

پیوند میان روابط بین الملل و حقوق بین الملل در پرتو سازهانگاری؛ یک نگاه بین رشته‌ای

* سمیرا محسنی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۲۴

** عبدالعلی قوام

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۵/۲۴

چکیده

از آغاز هزاره‌ی سوم، میان نظریه پردازان روابط بین الملل، به ویژه کسانی که به جنبه‌های اجتماعی ساخته شدن هویت‌ها عنایت دارند و نیز نظریه پردازانی که توجه خود را معطوف به نقش هنجارها در سیاست بین الملل کرده‌اند و هم چنین آن دسته از محققان حقوق بین الملل که برای تحولات هنجاری اهمیت زیادی قایل‌اند، گفت‌وگویی برقرار شده است. تحت این شرایط، سازهانگاران عمدتاً بر جنبه‌های اجتماعی ایجاد هنجارها تأکید کرده‌اند. از آن‌جا که حقوق بین الملل بر حسب ماهیت‌اش، بر هنجارها تمرکز کرده و به ایجاد، تحول و زوال هنجارها علاقه‌مند است، بنابراین، این امر می‌تواند قوی‌ترین نقطه‌ی اتصال میان برخی از محققان حقوق بین الملل و سازهانگاران به شمار رود. چنین پیوندی، محور اصلی این مقاله را تشکیل می‌دهد. سازهانگاری از طریق نشان دادن این مطلب که چگونه ممکن است هنجارها باعث تشکیل و یا حتی تحت الشعاع قرار دادن منافع شوند، به عملکرد حقوق بین الملل کمک فراوانی نموده است. در حقیقت، به نظر می‌رسد بسیاری از حقوق دانان بین المللی به نحوی از انحاء، از شم خرد گرایانه و نیز سازهانگاران برخوردار بوده‌اند. مهم‌ترین کمک تحقیقاتی سازهانگاری در عرصه‌های روابط بین الملل و حقوق بین الملل، فهم آن دسته از فرایندهای اجتماعی است که منجر به عملیات حقوق بین الملل می‌شوند. سازهانگاری نیز از چنان پتانسیلی برخوردار است که می‌تواند توضیح منسجم‌تری از حقوق بین الملل عرفی بیش از سایر نظریه پردازان روابط بین الملل و حتی حقوق بین الملل ارائه دهد. به منظور برقراری چنین گفتگویی میان این دو رشته‌ی مطالعاتی، حقوق دانان بین الملل باید نسبت به مفاهیم سیاست بین الملل با دید بازتری برخورد کرده و این رشته را به صورت رشته‌ای تصور نکنند که صرفاً به موضوع قدرت و منافع مادی می‌پردازد.

* دانشجوی دوره
دکتری تخصصی
روابط بین الملل، گروه
روابط بین الملل،
دانشکده حقوق و
علوم سیاسی، واحد
علوم و تحقیقات،
دانشگاه آزاد اسلامی،
تهران، ایران.
mohsenisamira@
yahoo.com

** استاد، گروه
روابط بین الملل،
دانشکده حقوق و
علوم سیاسی، واحد
علوم و تحقیقات،
دانشگاه آزاد
اسلامی، تهران،
ایران (نویسنده
مسئول).

واژگان کلیدی: هنجارها، قواعد، جامعه‌پذیری، ساختارهای اجتماعی، فهم‌های بین‌الذهانی، کنش‌گران بین‌المللی، هویت، منافع.

s_a_glavam@
hotmail.com

مقدمه

با وجود آن‌که در مراحل اولیه‌ی شکل‌گیری رشته‌ی روابط بین‌الملل، همکاری نزدیکی میان حقوق‌دانان بین‌الملل و متخصصان روابط بین‌الملل مشاهده می‌شد، لکن به‌مرور زمان میان این دو دیسپلین جدائی افتاد؛ به‌گونه‌ای که هیچ‌یک، از پروژه‌های تحقیقاتی و فعالیت‌های علمی و نظری یکدیگر اطلاعی نداشته و تعاملات و تبادل نظری میان اساتید و متخصصان آن‌ها صورت نمی‌گرفت.

لازم به یادآوری است که در عمل و در بسیاری از موارد و بر حسب ضرورت، به‌طور غیرمستقیم و یا ناخودآگاه هریک از رشته‌های مزبور از داده‌های تجربی و نظری یکدیگر بهره گرفته‌اند. لکن، بهره‌مندی آن‌ها از یکدیگر به‌صورت بسیار ناقص و تقلیل‌گرایانه بوده است؛ به‌طوری‌که برای مثال، ارتباط دادن نظریه‌ی روابط بین‌الملل صرفاً به رئالیسم و عقل‌باوری از سوی حقوق‌دانان بین‌الملل سبب گردید تا بسیاری از تنوعات در مطالعه‌ی روابط بین‌الملل نادیده گرفته شود و کاربرد آن‌ها در حقوق بین‌الملل مورد توجه نباشد.

نظریه‌های لیبرال باعث بازشدن جعبه سیاه دولت شده و تا اندازه‌ای سبب شد تا به موضوع رابطه‌ی سیاست داخلی کشورها و حقوق بین‌الملل توجه بیشتری شود. می‌توان گفت که سازه‌انگاری تا اندازه‌ای قفل رئالیستی رویکردهای روابط بین‌الملل را نسبت به حقوق بین‌الملل شکست و نشان داد که حقوق می‌تواند هم هنجارهای مشترک بین‌الذهانی را بیان کند و هم بر دولت‌ها، از طریق فرایندهای جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری تأثیر بگذارد. در این‌جا، بحث بر سر دیالوگ میان سنت‌های نظری است. زمانی، در چارچوب حقوق، حرکت از مقررات به‌سوی فرایند بود؛ زیرا مقررات محدودیت‌های زیادی ایجاد می‌کند، در حالی که فرایند طیف وسیع‌تری از کارکردها را در برمی‌گیرد.

به‌هرحال، علی‌رغم جدایی‌هایی که بین این دو رشته‌ی مطالعاتی به‌وجود آمده است، در عین حال، پیوندهایی را بین حقوق و سیاست مشاهده می‌کنیم. محتوای حقوق اصولاً سیاسی است؛ به‌گونه‌ای که خصوصاً به‌هنگام اجرای قانون، این حالت سیاسی شدن را بیش‌تر مشاهده می‌کنیم. هم‌چنین قانون می‌تواند توسط سیاست دست‌خوش تغییر شود. حقوق، مرزهای سیاست را تعیین کرده در عین حال خود حقوق توسط سیاست مقید می‌شود. باید اذعان

کرد که حقوق بین‌الملل هم یک نظام حقوقی توسعه‌یافته نیست. در واقع، نه تقلیل‌پذیر به سیاست است و نه به‌طور کامل از آن مستقل است. رابطه‌ی حقوق بین‌الملل، یکی از ویژگی‌های نظام بین‌الملل به شمار می‌رود. نباید فراموش کرد که برای اجرای قانون و رعایت قانون، به نهادهای گوناگون نیازمندیم.

۱. هنجارها، نقطه‌ی اتصال حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل

در حقیقت، بخش مهمی از روابط بین‌الملل به‌عنوان یک رشته‌ی مطالعاتی، توسط نهادگرایان و حقوق‌دانان شکل گرفته است. یکی از دلایلی که باید این دو رشته‌ی مطالعاتی از یکدیگر تغذیه کنند، موضوع توسل به زور و تمایل به ورود به جنگ است که این امر از طریق بازدارندگی و موازنه قدرت محدود می‌شود. در واقع، آن‌چه که حقوق بین‌الملل به‌دنبال آن است، عدم توسل به زور و استقرار صلح در نظام بین‌الملل است که این امر در چارچوب روابط بین‌الملل تأمین می‌شود. موضوع تغییرات نهادی در سیاست بین‌الملل، می‌تواند به‌صورت یک پیوستار نمایش داده شود. در یک سوی این طیف، رئالیسم قرار دارد که به‌واسطه‌ی اعتقاد به وجود آنارشی در روابط بین‌الملل، اعتقادی به تغییرات عمده در نظام بین‌الملل ندارد و در سوی دیگر این طیف، سازه‌انگاری قرار دارد که جهان را مکانی سیال دانسته که در آن تغییرات ساده صورت می‌گیرد (آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها از آن استنباط می‌کنند). بین این دو سر طیف، نهادگرایی قرار دارد که گاه خود را نظریه‌ی تغییر (همکاری تحت شرایط آنارشی) توصیف کرده و گاه به شیفت‌هایی در منافع کنش‌گران توجه می‌کند (شیفت از حالت جنگی به تجاری).

طی دو دهه‌ی گذشته، گفت‌وگوی جدیدی بین نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، که به جنبه‌های اجتماعی هویت عنایت دارند و بر نقش هنجارها در سیاست بین‌الملل تأکید می‌ورزند و آن دسته از محققان حقوق بین‌الملل که به تحولات هنجاری علاقه مند بوده‌اند، مشاهده می‌شود. صاحب‌نظرانی که به نقش هنجارها در روابط بین‌الملل عنایت دارند به سازه‌انگاران موسوم‌اند. یکی از موضوعاتی که توجه سازه‌انگاران را به خود جلب کرده، ایجاد هنجارها به صورت اجتماعی است. از آنجا که حقوق بین‌الملل بر حسب ماهیت آن، روی هنجارها تمرکز نموده و به چگونگی ایجاد، تحول و نابودی آن‌ها علاقمند است، فلذا، این خود می‌تواند نقطه‌ی اتصال میان برخی از نظریه‌پردازان حقوق بین‌الملل و سازه‌انگاران روابط بین‌الملل باشد. هنجارها اصولاً استانداردهایی از رفتارها به شمار می‌روند که از طریق انتظارات مشترک در شرایط اجتماعی خاصی به وجود می‌آیند. نباید فراموش کرد که بسیاری از هنجارهای اجتماعی هرگز به هنجارهای قانونی تبدیل نمی‌شوند. بنابراین، مقوله‌ی "هنجار قانونی"

ثابت نبوده و با توجه به برداشت‌های فرد از حقوق و قانون، آن‌ها را در طبقه‌بندی مزبور جای می‌گیرند. از منظر بسیاری از نظریه‌پردازان حقوقی که کثرت‌گرا خوانده می‌شوند، نمی‌توان میان قوانینی که توسط مقامات دولتی وضع می‌شوند و هنجارهایی که توسط سازمان‌های داوطلبانه ایجاد می‌شوند، تمایزی روشن قایل شد. تحت این شرایط، ممکن است هر یک از آن‌ها در شکل دادن به رفتارها مؤثر باشند یا نباشند. از منظر سایر حقوق‌دانان بین‌المللی که عمدتاً پوزیتیویست هستند، هنجارهای قانونی تنها زمانی وجود دارند که از طریق نهادهای دولتی صورت گرفته باشند. بدین طریق، قوانین می‌توانند بدون ارتباط با هنجارهای اجتماعی ایجاد شوند. سایر دیدگاه‌های نظری میان این دو طیف قرار داشته و یا احیاناً برای توضیح در مورد چگونگی کارکرد حقوق بین‌الملل، عناصری را از هر یک از دیدگاه‌های نظری مزبور استخراج می‌کنند. به نظر می‌رسد که علی‌رغم جدایی‌هایی که بین دو رشته‌ی حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل وجود داشته و هر یک از داده‌های تجربی و نظری و روش‌های خاص خود بهره برده‌اند، لکن نظریه‌ی سازگاری در روابط بین‌الملل امکان تعاملات میان حقوق و سیاست بین‌الملل را فراهم کرده است. بر این اساس، حقوق بین‌الملل می‌تواند به ما نشان دهد که چگونه نوع خاصی از ساختارهای هنجاری قادر به شکل دادن به هویت و منافع دولت‌ها گردیده و نیز تحت چه شرایطی هنجارهای قانونی، ایجاد، حفظ و نابود می‌شوند. لازم به توضیح است که جریان اصلی فکری و نظری روابط بین‌الملل (رئالیسم، لیبرالیسم)، از لحاظ برخورد با هنجارها در بسیاری از موارد موجب تضعیف تعامل میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل شده است، به گونه‌ای که برای نمونه، رئالیسم با کم‌اهمیت شمردن نقش هنجارها در جامعه‌ی بین‌المللی، عملاً فضای اندکی را برای عملکرد قانون باقی می‌گذارد. از سویی دیگر، در حالی که نهاد گرایان نئولیبرال به نقش هنجارها عنایت دارند، لکن به حقوق بین‌الملل به صورت ابزاری و یا محصول منافع مؤثر از طریق مذاکرات صریح و قضاوت رسمی نگاه می‌کنند. با وجود آن که نظریه‌های کلاسیک لیبرال به هنجارها توجه دارند، ولی شیوه‌ی نگرش آن‌ها در جهت همگون‌سازی هنجارها، موجب تضعیف تنوع ارزش‌های جامعه‌ی بین‌الملل می‌شود.

سازگانگاران روابط بین‌الملل، نشان می‌دهند که چگونه حقوق بین‌الملل می‌تواند وجود داشته و بر رفتارهای کنش‌گران تأثیر بگذارد. در این شرایط، آنان در حمایت از حقوق بین‌الملل، بر این باورند که این رشته‌ی مطالعاتی می‌تواند به درک بهتر نقش‌های خاص هنجارهای گوناگون در جامعه‌ی بین‌الملل کمک کند. بر این مبنا، هنجارهای اجتماعی از طریق تعامل حاصل شده که طی آن بر کنش‌گران بین‌المللی تأثیر می‌گذارند. در این روند،

تلاش اندکی برای تمایز میان هنجارهای قانونی و اجتماعی به عمل می‌آید. سازندگان، این فرض کلی نظریه‌ی روابط بین‌الملل معاصر را که طی آن منافع دولت‌ها و نیز سایر کنش‌گران، مقدم بر تعاملات اجتماعی آن‌هاست، رد کرده و ادعا می‌کنند که تشکل هویت‌ها حالت ارتباطی داشته و قبل از یاد هم‌مانگی با تشکل منافع به وقوع می‌پیوندند (Hurd, 2008: 298-316). بدین ترتیب، منافع هم به صورت مادی و هم غیرمادی تعریف شده و ضمن اهمیت دادن به قدرت و منافع مادی، تمرکز خود را روی نقش‌آفرینی فرهنگ، انگاره‌ها، نهادها، گفتمان و هنجارهای اجتماعی در شکل دادن به هویت و تحت‌تأثیر قرار دادن رفتار کنش‌گران می‌کنند. در این شرایط، رویکرد مزبور، وضعیت کنش‌گران، نهادها و ساختارهای اجتماعی و نیز تغییر آن‌ها را طی یک دوره‌ی خاص مشخص می‌کند (Ruggie, 1986: 131-57).

نباید فراموش کرد که نظریه‌ی رژیم‌های بین‌المللی بر این ادعا بوده است که رژیم‌ها از اصول، هنجارها، قوانین و رویه‌های مشترک تصمیم‌گیری تشکیل می‌شوند، در حالی که سازندگان و اکنشی به نورئالیسم و نولیبالیسم در نظریه‌ی روابط بین‌الملل امریکایی بوده است. در شرایطی که دو رویکرد مزبور به نوفایده‌گرایی متعهدند، سازندگان با برجسته کردن انگاره‌ها و هنجارها، نفوذ آن‌ها را بیش از نوفایده‌گرایی تلقی می‌کند. در این رهیافت، تلاش می‌شود تا میان نوفایده‌گرایان و منتقدین آن‌ها پلی زده شده و نشان داده شود که چگونه ایده‌ها و هویت‌ها در سیاست بین‌الملل دارای اهمیت هستند.

۲. رابطه‌ی میان ساختار - کار گزار در پیوند میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل

در پاره‌ای از موارد، رابطه‌ی میان راسیونالیسم (عقل‌باوری) و سازندگان مورد بررسی قرار گرفته و مکانیسم‌های سازندگان، از جمله ترغیب و یادگیری که منجر به تغییراتی در هویت‌ها و منافع می‌شوند، با تجهیز فشارهای داخلی و بین‌المللی مقایسه شده (Chekel, 2001, 2005: 553-88, 801-26)، آن‌گاه شرایطی که منجر به ترغیب و یادگیری می‌شوند، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. در این روند، سه نوع مکانیسم کلی در مورد جامعه‌پذیری مشاهده می‌شود که عبارت‌اند از: محاسبات راهبردی، نقش‌آفرینی‌ها و ابعاد گوناگون اخلاقی.

برخی از صاحب‌نظران بر این اعتقادند که واقعیت‌های نهادی صرفاً در درون نظام مقررات و قوانین تأسیسی معنا پیدا می‌کنند (Searle, 1995: 28). تحت این شرایط، تضمین‌هایی که عناصر مادی برای کارکردهای موفق فراهم می‌آورند، ناکافی‌اند؛ بنابراین، از طریق شناسایی و پذیرش جمعی است که مفاهیم روابط

بین‌الملل معنا و مفهوم پیدا می‌کنند. برای مثال، مادامی که دولت‌ها حاکمیت یک دولت دیگر را به رسمیت نشناسند، حاکمیت معنا و مفهومی نداشته و فاقد کارکرد لازم است (Searle, 1995: 45). در این وضعیت، جامعه زمینه‌ی لازم را برای شکل‌تصمیمات فراهم می‌آورد. سازه‌انگاری چنین بافتار و زمینه‌ای را فهم مشترک می‌نامد (Ruggie, 1998: 855-85; Hopf, 2010: 539-62).

در این مورد، شاید نگاه برخی از جامعه‌شناسان چون آنتونی گیدنز (۱۹۸۴) و سایر ساختاریابان حائز اهمیت باشد (Bhaskar, 1979). بر اساس نظریه پردازان رئالیسم انتقادی و نیز ساختاریابان، کارگزاران و هم‌چنین ساختارهای اجتماعی منطقاً از قبل وجود نداشته و تعیین‌کننده نبوده‌اند. در حقیقت، هریک از آن‌ها از طریق تعامل با دیگری شکل می‌گیرند. بدین‌رو، ساختار و نیز کارگزار به میزان قابل توجهی تنها از طریق واقعیت‌های مادی ایجاد نشده، بلکه ایده‌ها نیز در تشکیل آن‌ها نقش دارند. امروزه، یکی از موضوعات بسیار بحث‌برانگیز در چارچوب سازه‌انگاری، مربوط است به قدرت و توانایی فهم‌های مشترک در شکل دادن برداشت‌ها و تصمیمات کنش‌گران اجتماعی. در این‌جا، باید دید چگونه می‌توان توازن میان قدرت و توان توضیحی ساختار (من جمله ساختار ایده‌ها و گفتمانی) و کارگزاری را درک کرد؟ آیا افراد قادر به حفظ کارگزاری عمده بر رفتار خویش هستند؟ یا این‌که آیا آن‌ها تمایل دارند که عادات بین‌الذنه‌ای، الگوهای گفتمانی یا رویه‌های از قبل موجود (پیشینی) را تبیین کنند؟

در اغلب موارد، سازه‌انگاران از مفهوم "کنش ارتباطی" و "اخلاقیات گفتمانی" هابرماس برای آزمون تصمیم‌گیری‌های اخلاقی واقعی در سیاست بین‌الملل بهره می‌گیرند (Price, 2008: 191-220). گرچه کمک اولیه‌ی اندیشه‌های سازه‌انگاران، اساساً متمرکز بر تحول فهم‌های بین‌الذنه‌ای بوده است که از طریق ایده‌ها شکل می‌گیرند، لکن در کارهای اخیرشان عمدتاً تأکید بر نقش و عملکرد واقعی کنش‌گران است. در واقع، تمرکز آن‌ها بر عملکردها تحت تأثیر پراگماتیسم فلسفی دیوئی (Dewey, 1988: 54-63) و رورتی (Rorty, 1989) و هم‌چنین نظریه‌پردازان اجتماعی دیگر چون بوردیو (Bourdieu, 1977)، علیه نظریه‌ی انتخاب عقلانی بوده که طی آن این‌گونه استدلال می‌شود که کارگزاران اجتماعی از طریق منطق عملی ضمنی رفتار می‌کنند. لازم به یادآوری است که نظریات بوردیو به صورت نظام‌مندتری توسط امانوئل آدلر (Adler, 2005: 15-27)، که بر اجتماعات عملی تأکید می‌کرد، دنبال شد. طبق نظر آدلر، فهم‌های مردم از جهان و خویش‌شناسی از طریق تعاملات و مذاکرات مستمر معانی، تولید و بازتولید می‌شوند (Adler, 2005: 52-53) و (Adler and Pouliot, 2011). بدین ترتیب، کنش‌گران از طریق مشارکت در عملکردهای

اجتماعی، فهم‌های جمعی را تولید و نیز حفظ می‌کنند (Adler, 2005: 55-56).

سازه‌انگاران براین باور نیستند که فرهنگ، ایده‌ها، دانش مشترک و هنجارهای اجتماعی به‌عنوان علل مستقیم کنش عمل می‌کنند، بلکه ساختارهای اجتماعی تحدیداتی را برای کنش‌گران در انتخاب‌هاشان به وجود آورده و از طرفی آن‌ها را در انتخاب‌هاشان یاری می‌کنند. بدین ترتیب، آنان نقش مهمی در شکل دادن به سیاست‌های جهانی ایفا می‌کنند (Ruggie, 1998: 875).

در سال‌های اخیر با گروهی از سازه‌انگاران انتقادی برخورد می‌کنیم که معرفت‌شناسی اثبات‌گرایی و نیز جدایی ارزش از واقعیت را رد می‌کنند (Price and Reus-Smit, 1998: 59-94). این گروه، به نقش ایده‌ها و فرهنگ در شکل دادن به هویت و رفتار توجه خاص نموده و بر این اعتقادند که سازه‌انگاری جریان اصلی بیش از حد تحت تأثیر لیبرالیسم قرار داشته، عمدتاً به کارگزاری هأ متعهد است و ضمناً ساختارهای قدرت را که مانع از به چالش کشیدن حفظ وضع موجود می‌شوند، نادیده می‌گیرد. گاه این‌گونه تصور می‌شود که بی‌توجهی آن‌ها به ساختارهای قدرت ناشی از تأکید کم‌تر بر منابع مادی و نیز تمرکز بیش‌تر بر گفتمان بوده است. برخی براین اعتقادند که هنجارها در کاربرد و تفسیرشان ثابت نیستند، بلکه از طریق تعامل در بافتار دست‌خوش تحول می‌شوند. تحت این شرایط، هنجارهای بین‌المللی به صورت اجتناب‌ناپذیری مورد منازعه و مشاجره قرار گرفته و امکان دارد در موقعیت‌های ملی گوناگون، معانی مختلفی به خود بگیرند (Wiener, 2008). البته نباید فراموش کرد که چنان‌چه هنجارها به صورت گسترده‌ای مورد پذیرش قرار گیرند، این بدان معناست که جامعه‌پذیری بین‌المللی به‌طور کامل صورت گرفته است.

۳. برقراری پیوند بیش‌تر بین حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل از طریق سازه‌انگاری قاعده‌محور

تأکید سازه‌انگاری بر هنجارها، امکانات بیش‌تری را برای درک حقوق بین‌الملل فراهم می‌آورد. لکن به‌واسطه‌ی فهم بسیار محدود از خود حقوق، با محدودیت‌هایی نیز مواجه می‌شویم. اصولاً حقوق بین‌الملل می‌تواند نقش مهمی در ساخت هویت دولت‌های مستقل و شکل دادن به رفتار آن‌ها ایفا کند. باید خاطر نشان کرد که گفتمان و جهان اجتماعی به‌صورت مشترک ایجاد شده و کنش‌های گفتاری از طریق تکرار و پذیرش اجتماعی در طول زمان تبدیل به مقررات و قواعد می‌شوند. براساس این تحلیل، اعمال صرفاً مبتنی بر کاربرد مقرراتی نیستند که از قبل وجود داشته باشند، بلکه زبان و کنش‌هایی هستند که در آگاهی و انعکاس روی مقررات شکل می‌گیرند (Onuf, 1989). بدین ترتیب، اعمال می‌توانند باعث تغییر در مقررات شوند و هم‌چنین از سویی دیگر افراد

دارای ظرفیت لازم برای شکل دادن به مقرراتی هستند که حداقل در درون جوامع ملی، جهان آن‌ها را می‌سازد. از نظر برخی از صاحب‌نظران سازهانگاری، سه ضابطه‌ی قانون‌مند را می‌توان در نظر گرفت که عبارت‌اند از: رسمی‌سازی قواعد، نهادینه شدن پشتیبانی خارجی از مقررات و قواعد و وجود عوامل مجری و اعمال‌کننده‌ی قانون.

در چارچوب سازهانگاری قاعده‌محور، برخی این پرسش را مطرح می‌کنند که چگونه هنجارها و قواعد برای شکل دادن به تصمیمات کنش‌گران در جامعه‌ی بین‌المللی عمل می‌کنند؟ بر این اساس، قواعد و هنجارها از طریق حل مشکلات به استقلال عمل فردی کمک کرده و همچنین قواعد و هنجارها شرایط انتخاب را برای کنش‌گران ساده می‌کنند (kratochwill, 1989: 72). بر این اساس نباید تصور کرد که قواعد و هنجارها ابزارهای ارشادی صرف‌اند، بلکه آن‌ها ابزارهایی برای تعقیب هدف‌ها، ارتباط برقرار کردن و برساختن ادعاها هستند. در این روند، روی فرایندهای مشورتی و تفسیری تأکید زیادی می‌شود.

در اغلب موارد، سازهانگاران قاعده‌محور اکثر موضوعات روابط بین‌الملل را که در ارتباط با حقوق هستند، به‌خاطر کم‌اهمیت جلوه دادن و حتی نادیده گرفتن فرایند احتجاج که منجر به تصمیمات قانونی می‌شوند، مورد انتقاد قرار داده‌اند. تحت این شرایط، حقوق بین‌الملل در جامعه‌ی بین‌المللی به‌واسطه‌ی نقش آن در تعریف بازی روابط بین‌الملل، از حقوق داخلی متمایز می‌شود. حقوق اساساً تصمیم‌گیرندگان را از ماهیت تعاملات‌شان آگاه کرده و مشخص می‌سازد که چه کسانی کنش‌گرند. حقوق، گام‌هایی را که باید برای اطمینان از اعتبار کنش‌های رسمی برداشته شود، معین کرده و نیز اولویت‌ها و وزن ادعاها را گوناگون را مشخص می‌کند (kratochwill, 1989: 251).

بر اساس این تحلیل، فرایندهای قانونی بین‌المللی به‌صورت جدایی‌ناپذیری، با سیاست گره خورده‌اند. البته سبک‌های خاص استدلال‌های حقوقی که در نظام‌های داخلی مورد استفاده قرار می‌گیرند، با جامعه‌ی بین‌الملل متفاوت‌اند. نکته‌ای که در این جا باید به آن توجه داشت این است که با وجود آن که اکثر سازهانگاران دغدغه‌ی هنجارها و نهادها را داشته‌اند، اما مشخص نمی‌کنند که چه تمایزاتی را می‌توان میان هنجارهای قانونی و نهادها قائل شد (Barnett, 1997: 51-52).

برخی از صاحب‌نظران روابط بین‌الملل معتقدند علی‌رغم این که سیاست بین‌الملل و حقوق بین‌الملل دارای مبنای مشترکی بوده‌اند، ولیکن در عمل، کنش‌گران سیاسی بین‌المللی به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که گویی در عرصه‌های قانونی متمایزی به‌سر می‌برند (Reus-Smit, 2004: 14-44). در این راستا، درک

تمایز حقوق مستلزم درک خصوصیت اجبار آمیز آن است. جنبه‌های الزام آور هنجارهای قانونی ریشه در مشروعیت نظام قانونی به عنوان یک نهاد اجتماعی دارد (Reus-Smit, 2004:42). هم‌چنین، مشروعیت نظام قانونی بین‌المللی ریشه در ساختار جامعه‌ی مدرن بین‌المللی داشته که عملاً با مفهوم لیبرالیستی دولت‌بودگی مشروع و هنجارهای عدالت‌محور، پیوند دارد (Reus-Smit, 2004:43).

باید خاطر نشان کرد که تحت این شرایط، نه تنها سیاست بین‌الملل و حقوق بین‌الملل در به وجود آوردن یکدیگر نقش داشته‌اند و دارای تأثیر متقابل برهم هستند، کنش‌گران نیز بین کنش و توجیهات قانونی و غیرقانونی برای پیشبرد برنامه‌های خود در کش و قوس به سر می‌برند.

لازم به یادآوری است که سازه‌انگاران باور دارند از آن‌جا که حقوق به میزان قابل‌ملاحظه‌ای حالت سلسله‌مراتبی و اقتدارآمیز دارد، بنابراین آن را باید مجموعه‌ای تصور کرد که از طریق نهادهای دولتی و با رضایت دولت‌ها به وجود آمده است.

امروزه، بسیاری از هنجارهای بین‌المللی (از جمله هنجارهای بین‌المللی مربوط به حقوق بشر) دست‌خوش تحول گردیده و کنش‌گران را به‌ویژه از طریق "درونی‌سازی" در عرصه‌ی داخلی جامعه‌پذیر کرده است. بدین ترتیب، حقوق بخشی از این پویش به شمار می‌رود (Risse and Sikkink, 1999:10-38). اصولاً زمانی حقوق نقش‌آفرین است که دولت‌ها از طریق تصویب عهدنامه‌های بین‌المللی، آن‌ها را در حقوق داخلی خود بگنجانند (Risse and Sikkink, 1999:29). از آن‌جا که حقوق صرفاً به صورت یک نوع هنجار اجتماعی تلقی می‌شود، بنابراین باید دید چگونه درون جامعه عمل می‌کند.

هنجارهای قانونی (مانند سایر انواع هنجارها) اصولاً می‌توانند برای دولت‌ها محدودکننده بوده و از طریق جامعه‌پذیری تقویت و توانمند شوند. این در حالی است که دولت‌ها به عنوان محاسبه‌گران استراتژیک، تلاش در مهار و کنترل هنجارها دارند (Hurd, 2007:209). با وجود آن که سازه‌انگاران بر این باورند که حقوق از ویژگی و کیفیت و قابلیت خاصی برای مجاب کردن برخوردار است، ولی توضیح نمی‌دهند که این توانایی چگونه حاصل شده و از کجا نشأت می‌گیرد.

گرچه اکثر سازه‌انگاران، حقوق را به صورت خوش‌خیم توصیف کرده و آن را نقطه‌ی پایانی برای تحولات هنجاری تلقی می‌کنند، اما برخی از سازه‌انگاران انتقادی این گونه توصیفات را به چالش کشیده‌اند. از این رو، بر نوعی فهم انتقادی از حقوق، نه صرفاً برخورد با آن به صورت پیوستاری از هنجارهای اجتماعی میان

حقوق نرم و حقوق سخت، تأکید ورزیده‌اند.

از منظر سازه‌انگاران انتقادی، محققانی که تصور می‌کنند حقوق نقطه پایانی مثبت تحولات هنجاری است، این تصور غلط از حقوق را دارند که هنجارهای قانونی از انسجام لازم برخوردار بوده و لذا از سیاست و روابط قدرت مجزا هستند (Searle, 2010:201). این قبیل از سازه‌انگاران، بر این اعتقادند که سازه‌انگاران چون "اونف" و "کراتوچویل"، در سه مورد نسبت به حقوق دچار خطا شده‌اند: نخست آن که محققان اخیر الذکر بر این باور بوده‌اند که موفقیّت یا شکست هنجارها، به میزان تناسب آن‌ها با بافتار موجود بستگی دارد؛ بدین ترتیب، این نوع رویکرد به نحوی از انحاء به سیاست حفظ وضع موجود (حتی اگر این وضع غیر عادلانه باشد) مشروعیت می‌دهند. دومین خطا را این‌گونه تعبیر می‌کنند که محققان مزبور که بر ترتیبات گفتگویی و فهم از هنجارها و قواعد تأکید می‌کنند، عملاً از روابط قدرت موجود پشتیبانی می‌کنند؛ بالاخره سومین خطا آن است که با کمرنگ کردن تعینات اجتماعی هنجارها، کارگزاری‌ها را بسیار برجسته می‌کنند، به گونه‌ای که این امکان را به افراد می‌دهند تا بتوانند با یکدیگر به رقابت پرداخته و در مرحله‌ی بعد باعث تغییر ادراکات مشترک شوند. بدین ترتیب، تصویری که آن‌ها از جهان ارائه می‌دهند، بیش‌تر منعکس‌کننده‌ی دیدگاه نخبگان است تا بدنه‌ی جامعه. نباید فراموش کرد که چنین انتقاداتی که از "رویکرد عقل سلیم" نسبت به حقوق به عمل می‌آید، عمدتاً از سنت‌های انتقادی بسیار پیشرفته‌ی نظریه‌های حقوقی نشأت گرفته است، لکن منتقدین مزبور به صورت بسیار جدی و گسترده خود را درگیر با محققان نظریه‌ی قانونی بین‌المللی نمی‌کنند که در تنش میان جنبه‌های هنجاری و رئالیسم به سر می‌برند.

۴. رویکردهای حقوق بین‌الملل و سازه‌انگاری

بسیاری از حقوق‌دانان بین‌المللی دارای رویکرد راسیونالیستی و نیز سازه‌انگارانه بوده‌اند؛ یعنی از یک‌سو، نقش منافع و قدرت را در شکل دادن به رفتار دولت‌ها مسلم فرض می‌کنند، به طوری که حقوق بین‌الملل در شرایطی که دولت‌ها از منطقی نتیجه‌نگری پیروی کنند، آن را می‌پذیرند؛ از سوی دیگر، هم‌زمان حقوق‌دانان بین‌المللی تمایل دارند تا این موضوع را مورد توجه قرار دهند که تبعیت از منطقی تناسب، دولت‌ها و سایر کنش‌گران بین‌المللی را بر آن وامی‌دارد تا بر اساس هنجارهای قانونی و هم‌چنین منافع هدایت شوند. تحت این شرایط، با وجود آن که حقوق‌دانان بین‌المللی وارد مناظره‌های نظری نمی‌شوند تا اهمیت نسبی هنجارها و منافع را مورد پرسش قرار دهند، اما در جهت هم‌گرایی فرایندهای هنجاری و راسیونالیستی حرکت می‌کنند (Abbott and Snidal, 2013: 33-56).

باید خاطر نشان ساخت که سازه‌انگاری از طریق نشان دادن این که چگونه هنجارها باعث تشکل منافع گردیده و حتی آن را تحت الشعاع قرار می‌دهند، به درک کارکرد حقوق بین‌الملل کمک فراوانی کرده است. باید اذعان کرد که سازه‌انگاری در این مورد هنجارهای قانونی می‌توانند به صورت واقعی به طبقه‌بندی کنش‌گران خاص، مانند پناه‌جویان و موجودیت‌هایی نظیر نهادهای مالی بین‌المللی، کمک نموده و آن‌ها را برجسته سازند (Barnett and Finne-2004, more).

این موضوع را نمی‌توان انکار کرد که مهم‌ترین کمک سازه‌انگاری، در تبیین محوریت تعاملات اجتماعی و عملکردهای قانونی بین‌المللی و نیز مآلاً در جهت اثربخشی حقوق بین‌الملل است. در این جا باید تصریح کرد که عملاً تعداد اندکی از حقوق‌دانان بین‌المللی بوده‌اند که متوجه این کمک‌ها شده و از آن بهره گرفته‌اند. شاید علت این امر به‌خاطر آن بوده است که سازه‌انگاری، چندان برای کسانی که جایگاه قانونی یک هنجار منحصرأ به اصل و منشأ آن از یک منبع رسمی ربط می‌دهند، به‌خوبی جا نیافتاده باشد. بدین‌رو، سازه‌انگاری روابط بین‌الملل تنها می‌تواند با آن دسته از حقوق‌دانان بین‌المللی گفت‌وگو کند که تا حدی آمادگی لازم را برای درک هنجارهای قانونی بین‌الملل (به‌عنوان هنجارهای اجتماعی) دارا هستند؛ هنجارهایی که اساساً از طریق عملکردهای اجتماعی تشکل یافته و توان‌مند شده‌اند. لازم به توضیح است که درگیری حقوق‌دانان بین‌المللی با بینش‌های سازه‌انگاران، نسبتاً پدیده‌ی جدیدی است، ولی جالب این‌جاست که حقوق‌دانان بین‌المللی از مدت‌ها قبل، موضوعاتی را که در چارچوب سازه‌انگاری مطرح بوده است، به‌صورت ناخودآگاه دنبال کرده‌اند.

۵. هم‌گرایی و تقارب مطالعات حقوق بین‌الملل و سازه‌انگاری

ارتباطات نخستین میان حقوق بین‌الملل و سازه‌انگاری عمدتاً در چارچوب "مکتب نیوهاون" بود، اعضای این مکتب (به‌ویژه مک دوگال و هارلد لاسول) بر این اعتقاد بودند که هنجارها نوعاً از تعامل کنش‌گران گوناگون حاصل شده و به تدریج به‌طور روزافزون به‌صورت الگوهای تثبیت‌شده‌ای از انتظارات در مورد رفتارهای مربوط تجلی پیدا می‌کنند (Mc Dougal and Reisman, 1980). در مراحل بعد، آن‌ها مدلی از قانون‌گذاری بین‌المللی را به‌عنوان فرایند مستمر ارتباطی ارائه نمودند. این مدل، در صدد بود تا نشان دهد که چگونه انتظارات هنجاری حفظ و از طریق ارتباطات در مورد اقتدار و نیت کنترل معتبر کسانی که پشتیبانی آن‌ها برای کارآیی هنجارها ضروری است، دست‌خوش تغییر می‌شوند (Reisman, 1981:113). لازم به توضیح است که مکتب مزبور، به‌طور خاص روی تمایز میان توانایی‌های مادی، هنجاری و منافع تأکید نمی‌کنند، ولی

برداشت آن از حقوق بین‌الملل در جهت کمک به خط‌مشی‌های خاص و عمدتاً در راستای حفظ کرامت انسانی بوده است (Toop, 1990: 209-12).

مکتب "فرایند قانونی"، که ریشه در رئالیسم قانونی دارد، عمدتاً در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در امریکا ظهور پیدا کرد، در صدد بود تا نشان دهد که چگونه حقوق بین‌الملل از طریق فرایندهای رسمی و غیر رسمی تصمیم‌گیری می‌تواند رفتار کنش‌گران را تحت تأثیر قرار دهد (O'Connell, 1999: 334-51). برخی از حقوق‌دانان بین‌المللی برای نشان دادن این تأثیرگذاری، از نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل بهره‌ن گرفته‌اند، اما تا حدی دیدگاه‌های سازمانگاری را در تحلیل‌های خود مورد توجه قرار داده‌اند (Franck, 1990: 26). از منظر این دسته از حقوق‌دانان بین‌المللی، قواعد حقوقی مشروع از چهار خصیصه‌ی متمایز برخوردارند که عبارت‌اند از: تصریح، اعتبار نمادین (ارتباط اقتدار از طریق رویه‌های آئینی و ثابت)، انسجام (سازواری با سایر مقررات) و پیوند (ارتباط عمودی یک قاعده با هرم قواعد ثانویه) (Franck, 1995: 30-46). این رویکرد، جنبه‌ی پوزیتیویستی داشته و بر رضایت دولت‌ها و قواعد و مقررات شناسایی برای تشریح منابع الزام‌آور قوانین بین‌المللی تأکید کرده است. از طرفی، رویکرد دیگر فرایند قانونی فراملی نیز بر پویش‌هایی تمرکز می‌کند که منجر به پیروی از قوانین بین‌المللی می‌شود (Koh, 1997: 2603).

بر این اساس، توضیح این مسئله که چرا دولت‌ها از حقوق بین‌الملل پیروی می‌کنند، به درونی‌سازی هنجارهای بین‌المللی در عرصه داخلی بستگی دارد. این رویکرد برای فرایند درونی‌سازی هنجارهای بین‌المللی چندین مرحله را در نظر می‌گیرد: در مرحله‌ی نخست، دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های غیردولتی، نهادهای بازرگانی و نیز سایر کارآفرینان را برای تعاملات هنجاری بیش‌تر با یکدیگر در عرصه‌ی بین‌المللی ترغیب می‌کنند (Koh, 1996: 184). بدین‌رو، تعاملات مزبور منجر به تفسیر و توضیح هنجاری جهانی شده که در مرحله‌ی غایی باعث ایجاد نوعی قاعده‌ی حقوقی می‌شوند. از منظر رویکرد مزبور، تکرار مشارکت در این فرایند به شکل‌گیری مجدد منافع و نیز شناسایی شرکت‌کنندگان کمک خواهد نمود (Koh, 1997: 2646). در این روند، می‌توان میان درونی‌سازی اجتماعی (پیروی گسترده از هنجارها به علت مشروعیت آن‌ها)، درونی‌سازی سیاسی (پذیرش هنجارهای بین‌المللی به صورت سیاست کلی حکومت توسط نخبگان) و درونی‌سازی حقوقی (گنجاندن هنجارهای خاص در درون نظام حقوقی داخلی) تمایز قایل شد (Koh, 1997: 2656-57).

باید اذعان کرد که رویکرد فرایند قانونی فراملی تا حدودی پاره‌ای از ادعاهای سازمانگاران را پیرامون هنجارهای بین‌المللی از لحاظ تأکید بر تعاملات تکراری و مسائل مربوط به هویت، تقویت می‌کند (Koh, 1997: 2646). کمک بزرگ

این رویکرد، عمدتاً در جهت نگاهی فراتر از حالت نفوذناپذیری و منحصر به فرد نسبت به دولت است که طی آن روند درونی کردن حقوق بین‌الملل شکل می‌گیرد (Koh, 1998a: 623-81). همزمان، این رویکرد می‌تواند نقش دولت‌ها و نیز بازیگران غیرحکومتی را در ارتقای هنجارها و پیروی از قانون برجسته سازد. نباید فراموش کرد که برخی از محققان مزبور، رویکردهای سازه‌انگاری را نسبت به حقوق بین‌الملل به واسطه‌ی اعتقاد به این موضوع که هویت دولت‌ها توسط هنجارهای بین‌المللی تشکیل می‌یابند، مورد انتقاد قرار داده‌اند (Chekel 2005: 977). یکی از اشکالات این رویکرد این است که مشخص نمی‌کند که تحت چه شرایطی امکان دارد انواع خاصی از هنجارها درونی شده و یا در چه مواقعی احتمال دارد هنجارهای بین‌المللی کنش‌گران را در دولت‌های مختلف ترغیب نمایند (Hathaway, 2002: 1962).

برخی از نظریه‌پردازان با الهام از هابرماس، منطق کنش ارتباطی را به منطق تناسب در چارچوب سازه‌انگاری ربط می‌دهند. در این راستا، روند اقتناع‌سازی و نیز اجبار نفوذ و نقش هنجارها و رژیم‌های بین‌المللی را به‌طور کامل توضیح نمی‌دهند (Goodman and Jinks: 621-703). بر مبنای این تحلیل، فرهنگ‌سازی می‌تواند سازوکار سومی برای تطابق دولت‌ها با هنجارهای بین‌المللی به شمار رود. بدین ترتیب، رویکرد مزبور موازی کار سازه‌انگاران در مورد جامعه‌پذیری و درونی ساختن هنجارهاست. در برخی موارد، فرهنگ‌پذیری از اجبار متمایز می‌شود: در حالی که اجبار با تضيیقات و اقدامات اجتماعی و هزینه‌های مادی سروکار دارد، فرهنگ‌پذیری عمدتاً با هزینه‌های اجتماعی همراه است (Goodman and Jinks: 645). فشارهای اجتماعی ناشی از فرهنگ‌پذیری و یا تعدیل فرهنگی باعث تمایز آن از اقتناع‌سازی می‌شود که این خود با یادگیری اجتماعی همراه است. بنابراین، فرهنگ‌پذیری یک نوع تطابق و سازواری ظاهری به وجود آورده است، بدون آن که لزوماً در زندگی خصوصی افراد پذیرفته شده باشد (Goodman and Jinks: 6431). باید اذعان کرد که فرهنگ‌پذیری به عناصر متشکله‌ی مقررات و قواعد کم‌تر بستگی دارد تا به رابطه‌ی کنش‌گر با اجتماع؛ در حقیقت، کنش‌گران بیش‌تر تحت تأثیر هزینه‌ها و فایده‌های اجتماعی قرار دارند تا الزامات قانونی.

نتیجه‌گیری

سازه‌انگاری با تأکید بر فرایندهای اجتماعی، به عملیات حقوق بین‌الملل کمک زیادی می‌کند. این رویکرد، با تمرکز بر گفتمان می‌تواند مبادرت به توجیهات و استدلال‌های قانونی نموده و رابطه‌ی آن را با مشروعیت مشخص کند، در حالی که سایر رویکردهای روابط بین‌الملل چنین کاری را انجام نمی‌دهند. در این روند، ماهیت بین‌الذهانی هنجارها و رویه‌ها و نیز فهم‌های مشترک توضیحات جدیدی پیرامون تبعیت دولت‌ها از حقوق بین‌الملل ارائه می‌دهند. البته نباید فراموش کرد که برخی از جنبه‌های غیر انتقادی و پوزیتیویستی حقوق بین‌الملل تحدیداتی را برای بهره‌گیری بیش‌تر از این رویکرد به وجود می‌آورند. با وجود آن که برخی از صاحب‌نظران در صدد پر کردن این شکاف بوده‌اند، لکن به‌خوبی نتوانسته‌اند فرایندهای اجتماعی را به خود مفهوم حقوق بین‌الملل ارتباط دهند، تا آنجا که می‌توان گفت سازه‌انگاری چندان در ایجاد تمایز میان هنجارهای حقوقی و غیر حقوقی بین‌الملل موفق نبوده است. از طرفی، نباید این موضوع را انکار کرد که سازه‌انگاری از چنان پتانسیلی برخوردار است که بتواند به درک عوامل شکل‌دهنده‌ی حقوق بین‌الملل و نیز افزایش میزان پیروی و اطاعت از قوانین توسط نهادهای دولتی و غیردولتی کمک کند.

به‌هر حال، بهره‌گیری از داده‌های نظری و تجربی سازه‌انگاری روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل از یکدیگر، مستلزم تعهد و تلاش بیش‌تر این دو رشته‌ی مطالعاتی در مراودات، ارتباطات و شرکت فعال در مجامع علمی مشترک است؛ بدین سان، این تعامل می‌تواند به درک بیش‌تر و حل بسیاری از مسایل جاری و آتی جهانی، از جمله برخورد با موضوعات حقوق بشر، مسائل زیست‌محیطی، تروریسم و ... بینجامد.

منابع

Adler, Emanuel. (2005). **Communitarian International Relations: The Epistemic Foundations of International Relations**, .N.Y.: Routledge

Adler, E. and Vincent Pouliot (eds). (2011). **International Practices**, Cambridge: Cambridge University Press

Abbott, Kenneth, and Duncan Snidal. (2013). **Law, Legalization and Politics: An Agenda for the Next Generation of IL/IR Scholars**, Cambridge: Cambridge University Press

Barnett, Michael. (1997). *Bringing in the New World Order: Liberalism, Legitimacy, and the United Nations*, **World Politics**, .Vol. 49, No.4

Bhaskar, Roy. (1979). **The Possibility of Naturalism: A Philosophical Critical of the Contemporary Human Sciences**, .Brighton: Harvester Press

Barnett, Michael, and Martha Finnemore. (2004). **Rules for the World: International Organizations in Global Politics**, Ithaca: N.Y.: Cornell University Press

Chekel, Jeffrey. (2001). *Why Comply? Social Learning and European Identity Change*, **International Organization**, Vol .55, .No. 3

Chekel, Jeffrey. (2005). *International Institutions and Socialization in Europe: Introduction and Framework*, **International Organization**, vol.5a, No.4

Dewey, John. (1988). *The Nature of Aims*, in J. Dewey (ed.). **The Middle Works of John Dewey**, Volume 4, 1899-1924, Carbondale: Southern Illinois University Press

Franck, Thomas. (1990). **The Power of Legitimacy among Nations**, N.Y.: Oxford University Press

Franck, Thomas. (1995). **Fairness in International Law and Institutions**, Oxford: Clarendon Press

Giddens, Anthony. (1984). **The Constitution of Society: Out**

.line of the Theory of Structuration, Cambridge: Polity Press

Goodman, Ryan, and Derek Jinks. (2004). *How to Influence States; Socialization: Conceptual, Empirica and Normative Challenges*, *Duke Law Journal*, Vol.54, No.4

Hurd, Ian. (2008). *Constructivism*, in Christian Reus-Smit (ed). **The Oxford Handbook of International Relations**, oxford: Oxford University Press

Hopf, Ted. (2010). *The Logic of Habit in International Relations*, **European Journal of International Law**, Vol .16, No.4

Hurd, Ian. (2007). *Breaking and Making Norms: American Revisionism and Crises of Legitimacy*, **International Politics**, Vol. 44

Hathaway, Dona. (2002). *Do Human Rights Treaties Make a Difference?*, **Yale Law Journal**, Vol. 111, No. 8

Koh, Harod Hongiu. (1996). *Transnational Leg Process: The 1994 Roscoe Pound Lecture*, **Nebraska law Review**, Vol. 75, No. 1

Koh, Harod Hongiu. (1996). *Transnational Legal Process: The 1994 Roscoe Pound Lecture*, **Nebraska Law Review**, Vol. 75, No. 1

Koh, Harod Hongiu. (1998a). *The 1998 Frankel Lecture: Bringing International Law Home*, **Houston Law Review**, Vol. 35, No. 3

Kratochwill, Fredrich. (1989). **Rules, Norms and Decisions: On the Conditions of Practical and Reasoning in International Relation and Domestic Affairs**, Cambridge: Cambridge University Press

McDougal, Myres, and Michael Reisman. (1980). **The Prescribing function in World Constitutive Process: How International Law Is Made**, Yale Studies

Onuf, Nickolas. (1989). **World of Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relations**, Columbia: University of South Carolina Press

O'Connell, Mary. Ellen. (1999). *Symposium on Method in International Law: New International Legal Process*, **American Journal of International Law**, Vol. 93, N0.2

Price, Richard. (2008). *Moral Limit and Possibility in World Politics*, **International Organization**, Vol. 62, No. 2

Price, R. and Christian Reus-Smit. (1998). *Dangerous Liaisons? Critical International Theory and Constructivism*, **European Journal of International Relations**, Vol. 4, No. 3

Ruggie, John. (1986). *Continuity and Transformation in the World Polity Toward a Neorealist Synthesis*, in Robert O. Keohane .(ed). **Neorealism and Its Critics**, N.Y: Columbia University press

Rorty, Richard. (1989). **Contingency, Irony and Solidarity**, .Cambridge: Cambridge University Press

Reus-Smit, Christian. (2004). *The Politics of International Law*, in **Christian of International Law**, Cambridge: Cambridge .University Press

Ruggie, John. (1998). *What Makes the World Hang Together? Neo-Utilitarianism and the Social Constructivist Challenge*, **International Organization**, Vol. 52, No. 4

Reisman, Michael. (1981). *International Law-Making: A Process of Communication: The Harold Laswell Memorial Lecture*, Proceeding of the Annual Meeting, **American Society of International Law**, Vol. 75

Risse, Thomas and Kathryn Sikkink. (1999). *The Socialization of International Human Rights Norms into Domestic Practices: Introduction*, in Thomas Risse, Steve Ropp and Kathryn sikkink (ed.). **The Power of Human Rights: International Norms and Domestic Change**, Cambridge: Cambridge University Press

Searle, John. (1995). **The Construction of Social Reality**, .N.Y.: Free Press

Sinclair, Adriana. (2010). **International Relations Theory and International Law: A Critical Approach**, Cambridge: Cambridge University Press

Tipson, Frederick Samaon. (1973-1974). *The Lass well-Mc-*

Dougal Enterprise: Toward a World Public Order of Human Dignity, **Virginia Journal of International Law**, Vol. 14, No.3

Toop, Stephen. (1990). *Confronting Indeterminacy: Challenges to International Legal Theory*, **Proceeding of the Canadian Council on International Law**

Wiener, Antje. (2008). **The Invisible Constitution of Politics: Consted Norms and International Encounters**, Cambridge: Cambridge University Press



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی